

سخنهای عتیق الله نایب خیل با هفته نامه افق

همانگونه که خوانندگان محترم مطلع استند، ازمدتی به اینطرف، نوشته های آقای عتیق الله نایب خیل، در هفته نامه افق به نشر رسیده اند. طی این زمان، تعدادی از خوانندگان به نوشته های شان علاقه و دلچسپی گرفتند، چنانچه دفتر هفته نامه افق درین مورد شاهد تلفونها و نامه هایی از دوستان میباشد، که این موفقیت را به این نویسنده گرامی تبریک میگوئیم.

برای انجام یکی از وظایف دیگر "افق" ، یعنی مصاحبه با نویسندگان، شعرا ، هنرمندان و شخصیت های اجتماعی سعی به عمل آوردیم در این شماره مصاحبه یی با جناب نایب خیل داشته باشیم . تا هموطنان همچوشخصیت های قابل قدر خویش را خوبتر بشناسند.

اینک از آقای نایب خیل احترامانه تقاضا میکنیم تا به این پرسشها پاسخ ارائه نمایند:

ضیا :

محترم نایب خیل! با سپاس وتشکر از شما که به هفته نامه خود تان علاقه گرفتید وبا ارسال نوشته های تان اوراق هفته نامه را افتخار بخشیدید. حال اگر لطف بفرمائید در باره خود تان در حدودی که لازم میدانید معلومات ارائه نمائید؟



ع. نایب خیل :

با ابراز امتنان از شما و اینکه دراین گوشه جهان، بی

شائبه به فعالیت مطبوعاتی، به وطن، به مردم وطن و در کل به نیازهای انسانها مشغولیت دارید، نخست فشرده یی از شرح حال خویش را می آورم .

من در سال 1340 خورشیدی در کابل تولد شده ام . صنوف ابتدایی را درمکتب غازی ایوب خان و دوره بکلوریا را درلیسه نادریه تکمیل نمودم . پس از آن به این آرزو که معلم شوم ، دراکادمی تربیه معلم درس خواندم . باید بگویم که علاقه به معلمی و ادبیات آرزوی چندین ساله ام بود . پس از فراغت از اکادمی دریکی از مکاتب کابل به وظیفه معلمی پرداختم . افسوس که دست کودتای 7ثور 1357 شمس به گلوی وطن ما رسید و بسا از آرزوها پایمال گردیدند . کودتای ثور ، همانطوری که همگان نایب خیل ضیا

می دانند ، دگرگونی های عمیق منفی را در همه ساحات زندگی مردم

ما به وجود آورد . هیچ ساحه از زندگی هموطنان ما ازگزند آن درامان نماند و من هم در بهار سال 1359 ، زندانی شدم که در نتیجه بیش از سه سال را در زندان خوف پلچرخی با چه روزگاری که گذراندم .

شکنجه هایی را که طی دوره استنطاق دیدم ؛ اکثریت زندانیان دیده اند . حالا فقط آرزو می کنم که وطن ما دیگر هرگز روی چنان فجایع را نبیند .

پرسش : شما از زندانی شدن تان یادآوری کردید . می شود کمی هم در مورد شرایط زندان در آن زمان معلومات دهید ؟

پاسخ : قبل ازین که در آن مورد چیزی بگویم ، مختصراً عرض شود که امروز اینجا و آنجا اخباری به گوش می رسد که کسانی می خواهند حزب "وطن" را دوباره احیاً نمایند . گرچه که سران و مسئولین حزب دموکراتیک خلق نیز با استفاده از امکانات انترنت نوشته هایی را به دست نشر می سپارند ، که نه تنها از اعمال و کارنامه های دوران حاکمیت شان نادم نیستند ، بلکه به آن می بالند و به دفاع از آن برمی خیزند . این کارشان عرق شرم برجبین هرانسان سرزمین ما جاری می سازد که چه گونه انسانی می تواند نه تنها به ارتکاب آن جنایات پردازد ، بلکه جرأت دفاع از آن جنایات را نیز به خود می دهد . به عنوان نمونه ، وهم

در جواب سوال شما، به شرایط زندان پلچرخی و شکنجه گاه "خاد" نظری بیاندازیم :

در جریان تحقیق انواع و اقسام شکنجه های قرون وسطایی از لت و کوب تا کندن موها، برق دادن، بیخوابی دادن های متواتر، کوبه قفلی، گرسنگی دادن، اجازه ندادن به استفاده از تشناب، ایجاد فضای روانی مرگ و انواع و اقسام توهین ها و فحش گفتن ها دریغ نمی شد. حال می توانید تصور نمایید کسانی که رفتن به تشناب را به ابزاری برای شکنجه نمودن هم نوع و هموطن خود بکاربرده اند، چگونه می توانند ادعای خدمت به مردم نمایند. به همین ترتیب در زندان پلچرخی بر علاوه شکنجه های فوق از داشتن قلم و کاغذ و کتاب محروم بودیم. توجه نمایید، آن کسانی که از ایدیولوژی مترقی حرف می زدند، در عمل خلاف آن حرکت می کردند و داشتن قلم و کاغذ در تحت حاکمیت شان جرم محسوب می شد. روزانه یک ساعت تفریح حق داشتیم که آن هم به بهانه های مختلف لغو می شد. غذا تنها چاشت و شب، آنهم در حد بخور و نمیر بود. به بهانه های مختلف زندانی بیچاره را تا سرحد مرگ لت و کوب می کردند و بعد هم کوبه قفلی. خوب بیاد دارم که روزی دونفر از محصلین پوهنتون کابل را به جرم شطرنج بازی کردن تا سرحد مرگ لت و کوب کردند و یک محصل دیگر را که مقداری روغن را، با استفاده از روغن و پنبه، گرم می کرد کوبه قفلی کردند. برای خودم چندین بار فضای روانی اعدام را صحنه سازی کردند. داوود خان، ازدوره ریاست جمهوری اش دومیراث بسیار وحشتناک را به ارث گذاشت که خودش وقت استفاده و بکاربرد آن هارا نیافت: قانون جزای جرایم و زندان پلچرخی کابل. اولین شبنامه در شهر کابل در مخالفت با آن قانون جزای جرایم داوودخان از طرف حزب دموکراتیک خلق پخش گردید، ولی همین ها، که آن قانون را فاشیستی می گفتند، به تطبیق آن پرداختند و چه وحشتناک هر دگراندیش غیر خودی را به بند کشیدند. نسل ما قربانی مستقیم کودتای ثور است. " نسل که شاهد حلقه به گوشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به روس ها بوده ایم. نسل که پیامد های مصیبت بار این نزدیکی فکری را به دوش می کشد. نسل که کشور شان به وسیله ی تانگ و توپ و طیارات بم افکن روسی به مخروبه تبدیل شده است. نسل که آثار آن تجاوز و خاطره ی هولناک آن روز را هنوز در سینه نهفته دارد. نسل که هنوز در سوگ عزیزان از دست رفته ی خود در ماتم نشسته است. نسل که شاهد کشف صدها

گور دسته جمعی است . نسلی که آواره و سرگردان ، گاهی در سرحداث فرانسه مورد تهدید و تعقیب است و زمانی با قایق های چوبی در گرداب ها و توفان های بحری آسترالیا غرق می گردد . نسلی که گاه در عقب میله های زندان آی ایس آی است و زمانی در چوبه ی دار آخوند ایرانی . نسلی که بیشترین معیوب و معلول جنگ را در دنیا دارد . نسلی که هنوز هم فرزندان شان به امید آن روزی زنده هستند که دیدار پدرنصیب شان خواهد گردید. نسلی که سرگردان و مریض است و هر روز درد و رنج بی وطنی می کشد . " (از همین قلم ، سایت کابل ناتھ ، شماره 136 سال 2011.) و اکنون که بیست سال از سقوط آن رژیم می گذرد ، ما هنوز هم از پس لگدی های آن رهایی نیافته ایم و اوضاع نابسامان امروزی را نیز نتیجه پیامدهای آن دوران وحشت می دانیم . طالبان و دیگر گروه هایی که در بکاربرد خشونت و توسل به تروریسم ابراز موجودیت می کنند ، در حقیقت ، فرزندان ناخلف کودتای ثورهستند. تعجب برانگیز است که هنوز هم عده یی به آن افتخار می کنند. تو گویی که مردم افغانستان قدرناشناسی کرده و پاس آن همه خدمات!!! را نداشته اند .

در مورد شکنجه هایی که در زندان دیده ام ، گاهی این شعر رازمزه می کنم :

دوران بقا چون باد صبا بگذشت

تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که ستم کرد بر ما

در گردن او بماند و بر ما بگذشت

قسمتی از موضوعات زندان را بعد تر در سال 1364 در پشاور با عنوان " در زندان خاد و پلچرخی چه میگذرد" نوشتم. امیدوارم بتوانم آن را بازنویسی نمایم تا اگر شما لازم دیدید در نشریۀ افق نیز به نشر برسانید.

اما چندی که از رهاییم از زندان گذشت، روانۀ پاکستان شدم. اجازه دهید جریان رفتن به پاکستان را برای نخستین

بار به گونه کتبی مختصراً " بیاورم .

بدبختانه در مسیر راه در لوگر، من و سه تن دیگر را مجاهدین گرفتند و زندانی کردند. من هنگام صحبت با آنها پیشدستی کردم و این موضوع در دسر جدی تر مخصوصاً برای من شد. شکنجه هایی که در آنجا دیدم، بازهم میگویم که خداوند کسی را نشان ندهد. مجاهدین که از چند گروه بودند، سخنان ما را قبول نداشتند که ما مخالف تهاجم شوروی و ضد دولت هستیم. فکر میکردند که وابسته به " خاد " باشیم . چون راه دیگر صحبت و منطق را بلد نبودند، به وسیله سنتی زدن با چوب میخواستند اقراری بکنیم .

چند بار میان خود جلسه کردند. بعضی از آنها طرفدار آسان نمودن کار یا اعدام ما بودند. بعضی دیگر تردد داشتند و نمی خواستند مسئولیت قتل ما را بگیرند. بالاخره به این نتیجه رسیدند که ما را به اطلاعات حزب اسلامی / حکمتیار به پاکستان بفرستند. چون من توان راه رفتن نداشتم، خری را برایم از پول خودم کرایه کردند. مقداری از پول های ما را نیز پس دادند. بعد از چند روزی به پشاور رسیدیم. مشکل من خونریزی ناشی از زخم های کمر و دست ها بود. در مسیر راه پاکستان با گروه مجاهدین همسفر ما روابط خوبی برقرار شد و آنها به این نتیجه رسیدند که اشتباه کرده اند. بهر صورت از تحویلی ما به اطلاعات حزب اسلامی صرف نظر کردند اما نابلدی در یک شهر مشکلات خود را دارد . به هر هتل و مسافرخانه یی که مراجعه می کردیم از ما کارت هویت می خواستند و ما چون هیچ سندی نداشتم ، و تصادف دیگر این که با یک افغان سرخوردیم که به ما گفت بدون سند هویت پولیس پاکستان شمارا دستگیر خواهد کرد. ناگزیر شب را در یک موتری سپری کردیم که فردا به طرف کویته حرکت می کرد. به وسیله همان موتر به کویته رفتیم و چند شب را در آنجا سپری کرده و بعد رهسپار ایران شدیم .

در مسیر راه ایران در اثر سازش قاچاقبر و راه گیرها، به چنگ آنان افتادیم. پولها و ساعت های دستی همه را گرفتند. مقدار کمی را پنهان کرده بودیم و مقداری را در اثر توصیه یکی هموطن دلسوز از کویته به ایران حواله نموده بودیم. در آنجا نیز رسیدیم به کار سنگ شکنی و کار های تعمیراتی مشغول شدیم .

اما در کابل خانواده های ما تا حدودی به این نتیجه

رسیده بودند که ما در مسیر راه کشته شده ایم. از طریق همکاری یک دوست بسیار شریف و مهربان ایرانی نامه یی به افغانستان فرستادیم. به هر حال چندی بعد برگشتم به پشاور. بعد از مدتی بیکاری در مرکز تعلیمی افغانستان شامل کارشدم. بعد از چندسال کار در آن مرکز وبا مسدود شدن دفتر تصمیم گرفتم به اروپا بروم. به آذربایجان رفتم با این امید که از آنجا بتوانم به اروپا بروم. در آنجا مریضی عاید عالم شد و چند ماه را در شفاخانه ماندم. انجمن افغان های باکو در مورد این که جنازه ام را به افغانستان بفرستند و یا پاکستان مشوره داشتند. خلاصه این که بعد از عملیات جراحی و صرف پول گزاف دوباره صحت یاب گردیده و دوباره روانه پاکستان شدم. در پشاور به تاسیس مرکز نشراتی آرش پرداختم که وسیله معیشت و هم زمینه تماس و صحبت با نویسندگان و شعرا ی کشور بود و در سال 2003 ، به استرالیا آمدم.

پرسش: چه وقت و چگونه و چرا به نویسندگی رو آوردید؟

پاسخ: شاید از جمله کسانی که از کودکی کم و یابیش با کتاب و مطالعه ارتباط و کاری دارند، یک تعداد هوای نوشتن نیز می کنند. اما اینکه چگونه و چه چیز را می نویسند، و چه وقت می نویسند . . . بستگی به زمان و امکانات دارد. برای من علاقه به نوشتن طی سال های طولانی آرزوی دست نیافتنی بود. فقط مطالعه میکردم و یادداشت برمی داشتم. در پشاور علاوه بر مطالعه مسایل روز، کتاب های تاریخ را بیشتر خواندم. شاید یکی از دلایلش این بود که ما تاریخ زنده دوران خویش هستیم و زنده گی خودم تاریخ بود! برای نخستین بار « در زندان خاد . . . » را، با نام مستعار "مصمم" ، نوشتم که در اروپا به صورت جزوه یی به چاپ رسید. این جزوه در آن زمان که معلومات اندکی در مورد زندان های رژیم و بکاربرد شکنجه در آن ها وجود داشت، مورد علاقه خوانندگان اش قرار گرفت و چندی بعد دوباره تجدید چاپ شد. بعدها به گردآوری قراردادهای افغانستان پرداختم که به صورت یک کتاب جداگانه به چاپ رسید و هم به مناسبت شصت و ششمین سال مرگ عبدالحق شهید، به جمع آوری مطالبی پرداختم که به صورت کتاب زیر عنوان " نادرشاه چگونه به قتل رسید" ، با نام مستعار مصمم ، به نشر رسید. با آمدن به استرالیا و اندک آرامش روحی به همکاری با چند سایت انترنتی پرداختم و نوشته هایم در آنها

به نشر رسیده اند که تا اکنون نیز ادامه دارد.

پرسش: بیشترین محتوای نوشته های تان در چه موارد است و چرا؟

پاسخ: شما بهتر می دانید که افغانستان کشور استبداد دیده است. شاید همین دلیلی باشد براین که چرا نوشته های من علیه استبداد ، درهر شکل و محتوای آن، به نگارش درآمده اند. این استبداد اگر در افغانستان اعمال شده و یا درایران و سوریه و درحق ملت فلسطین ویا هر جای دیگری ،وظیفه خویشتان دانسته ام که به افشای آن مظالم در حق انسانها و نکوهش آن مظالم بپردازم .

پرسش: با تجربه یی که در زمینه نوشته دارید، چه وقت یک نوشته می تواند پیام نویسنده را بصورت واضح و روشن به خواننده القا نماید؟ خود محتوا مهم است ویا صورت بیان آن؟

پاسخ: شما بهتر میدانید که یک نویسنده خواننده های مختلف دارد. نوشته های من شاید هیچ وقت خوش آن غاصب خاک و دشمن فلسطین ویا ناقض حقوق بشر درایران و یا شکنجه گران خلقی/ پرچی نیاید. زیرا آنها تصمیم گرفته اند که نوشته های مبتنی برافشای جنایت را نپذیرند. اما مهم این است که نویسنده دارای پیام هایی باشد. شاید از نظر مردمان متفاوت موضوع پیام آنها متفاوت باشد. به نظر من برای مردم عذاب دیده ما باید پیام رستن از تنگناها، پیام مشارکت جویی، نکوهش عادات جنگی و محکومیت تروریسم و نظام هایی را در نوشته حمل کرد که به آن سخت ضرورت دارند. ناگواری هایی که در سطح جهانی است، وجدان نویسنده مستقل را آرام نمی گذارد باید پیام های انسانی را مطرح کرد . . .

در باره موضوع محتوی و صورت، همیشه بحث هایی وجود داشته است. من فکر میکنم ، که نمی شود زهری را که در ظرف زیبا ریخته شودخورد، چرا که ظرف صورت زیبا دارد. باید دید که در یک ظرف چی است. ادبیات و سطح خوب ادبی کار بسیار خوبی است که مانند یک لباس در تن اندام محتوی باشد. ولی اگر محتوی را پنهان کند وکسی پیام را درنیابد عیب کار نویسنده است. بنابر آن به نظر من محتوی و شکل باید دریک تناسب باشند.

پرسش: مسلم است که نویسندگی کار ساده نیست، چی کردید که اکنون توانایی نوشته هایی را دارید که مردم به آن دلچسپی میگیرند؟

پاسخ: آرزومند هستم که چنین باشد. برای تهیه نوشته هایی که تا اکنون نشر کرده ام، باید منابع بیشتر را ببینم. به ثقه بودن مدارک توجه کرده ام. انسان طبیعتاً آزاد اندیش است اگر جبر تاریخ عقاید غیرانسانی را بر او تحمیل نکند و یا محیط ناسالم اجتماعی، تعلیمی و تربیتی او را به کجراهه نکشاند. کوششم این بوده است که قضایا را با اندیشه آزاد به قضاوت بگیرم. شاید دلیلش همین چیزها باشند.

پرسش: وقتی می نویسید، احتمالاً ساعت هاویا روزهای شما در یک نوشته بدون آنکه شما از آن کدام درآمد پولی داشته باشید میگذرد. در حالیکه وقت برای هرکس اهمیت دارد و وقت خود را کمتر کسانی بدون اجرت میگذرانند. مزد زحمت و کار شما چیست؟

پاسخ: متأسفانه نه تنها من بلکه کسانی که بیشتر و حرفه یی تر هم می نویسند، باید ساعت ها کار کنند تا در خانه نانی برسد. از این درک نویسندگان محترم بزرگ ما هم عاید نکرده و ندارند . . .

حاصل کار برای من این است که مورد توجه قرار بگیرد. ظلم و ستم با لفاظی ها ستایش نشود، گپ هایی گفته شود که ضرورت های مادی و معنوی مردم را جوابگو باشند. مهم نیست که در کجای دنیا زندگی می کنیم، خاک و وطن بالای هرافغان حقی دارد که باید در حد توانایی به انجام آن پرداخت.

ضیا: در اخیر به خاطر آنکه وقت بیشتر تان را نگرفته باشیم، هفته نامه "افق" در اختیار تان است، پیام تان را به خوانندگان عزیز برسانید ضمناً اگر در رفع کاستیهای ما نیز ابراز نظر بفرمائید بیشتر ممنون میشویم. با سپاس و تشکر مجدد

ع نایب خیل: راستش تعدادی از نویسندگان!! مردم ما را با جنگ قلمی از خواندن نوشته های بی لزوم دلزدده ساخته اند. من این موضوع را با صراحت و اطمینان دریافته ام. حملات شخصی، تنزل دادن سویه نوشتن و صحبت در جاهایی بیداد کرده است.

پیام من به ناشران محترم این است که همچو نوشته ها را نشر نکنند. و از نویسندگان محترم وبزرگ ما توقع می رود که با توجه به ضرورت های مبرم جامعه روحی^ه برادری ، برابری را اشاعه بدهند. علیه تبعیض در هر نوع آن که باشد، ایستاده شوند. مخصوصا علیه تروریسمی که دست به گریبان مردم ماست ، هوشدارهای جدی تر بدهند.

خوشبختانه هفته نامه افق دربرآوردن اهداف فوق موفق بوده و در محیط فرهنگی افغان های مهاجر درآسترالیایا ،توانسته است جایگاهی را که مستحق آن است کمایی نماید؛ و زحمات شماکاریست درخور ستایش .

تشکر مجدد از شما